



تحلیل رمان « سهم من » از دیدگاه فمینیستی

سلما ساعدی^۱

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج

تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۲۷

تاریخ دریافت: ۹۴/۵/۲۲

چکیده

از زمان تدوین اعلامیه‌ی حقوق بشر در قرن هجدهم، مسأله‌ی توجه به حقوق زنان مورد بحث قرار گرفت، اما به طور رسمی در قرن نوزدهم هم‌صدا با قیام علیه فئودالیسم تلاش برای احقاق حقوق برابر زنان با مردان بیشتر شد. پس از آن اندیشه‌ی فمینیسم به سرعت گسترش یافت و نظریه‌پردازی به تشریح اهداف و ویژگی‌های آن پرداختند. در ایران نیز نویسندگانی بویژه از میان زنان برخاستند و آثار انتقادی و روشنفکرانه‌ی خود را در قالب رمان‌هایی نوشتند و در آن وضعیت زنان و مشکلات آنان در فرهنگ مردسالاری را نگاشتند. یکی

1. Email: system.sepanta@yahoo.com

از این نویسندگان «پرنوش صنیعی» است که رمان «سهم من»، نوشته او (۱۳۸۲) جایزه‌ی بین‌المللی بوک‌اچیو ایتالیا را در سال ۲۰۱۰ میلادی از آن خود کرد. در این نوشتار سعی شده است ضمن بیان آرای نظریه‌پردازان فمینیست، به بررسی و مشخص کردن ویژگی‌های محتوایی رمان یاد شده پرداخته شود، سپس با هم مقایسه گردد.

کلید واژه‌ها: رمان سهم من، نویسنده، زن، زنان، مردان، فمینیسم،

معصوم، صنیعی

مقدمه

در پی تغییرات اساسی در مکتب‌های فکری از قرن نوزدهم به بعد، بیداری زنان و توجه به مسائل آنان نیز یکی از دغدغه‌های نسل بشر گشت. مکتب «فمینیسم» براساس همین دگرگونی‌ها و ژرف‌نگری‌ها بنا شد و توسعه یافت. این تفکر امروز نیز در قالب جریان‌های گوناگون به فعالیت خود ادامه می‌دهد و طرفداران بسیار زیادی در جهان دارد.

تعریف:

فمینیسم از ریشه‌ی «feminie» به معنای زنانه، زن‌آسا، مادینه و مؤنث است؛ که در اصل از زبان فرانسه و در نهایت از ریشه‌ی لاتین «femina» اخذ شده است.

در زبان فارسی معادل‌هایی از قبیل «زن‌گرایی»، «زن‌باوری»، «زن‌نگری» و «زن‌آزادخواهی» برای آن ذکر شده است. در معنای دیگر این لفظ به جنبش‌های معادل واژه‌ی فمینیسم در زبان فارسی «نهضت زنان» و «نهضت آزادی زنان» قرار داده شده است. (بیات و دیگران، ۱۳۸۱: ۴۲۳ و ۴۲۴)

هدف اصلی در جریان‌های فمینیستی برابری حقوق زن و مرد است. «طرفدار حقوق زنان» یا «فمینیست» به شخصی اطلاق می‌شود که از برابری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زنان و مردان طرفداری می‌کند. بنا بر این از تغییرات قانونی و اجتماعی لازم برای نیل به این هدف حمایت می‌کند» (شیبلی هاید، ۱۳۸۹: ۲۰)

تاریخچه:

واژه‌ی «فمینیست» را شارل فوریه، در اوایل سده‌ی نوزدهم ابداع کرد. او در ذهن خود «زن جدیدی» را تصور می‌کرد که هم جامعه را دگرگون سازد و هم خود به دست جامعه‌ای استوار بر همکاری و همیاری، به جای هم‌چشمی و سودجویی، دگرگون گردد. نظریات او بر بسیاری از زنان تأثیر گذاشت و رهایی فردی را با رهایی جامعه تلفیق کرد. بدین معنا، تغییر خویش بخشی از تغییر جهان به شمار می‌رفت. (روباتام، ۱۳۸۷: ۹)

واژه‌ی «فمینیست» نخستین بار در زبان انگلیسی برای توصیف زنانی به کار رفت که در دهه‌ی ۱۸۹۰ برای کسب حق رأی مبارزه می‌کردند.

فمینیسم طرحی برای دگرگونی اجتماعی و پایان بخشیدن به سرکوب زنان است. این دو جنبه همواره در جوامع تاریخی وجود داشته و نخست تحت تأثیر ویژگی‌های خاص اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بوده است. جنبش فمینیسم دارای تاریخی طولانی از عصیان کم و بیش سازمان یافته بوده، اما همواره به مخالفت با آن دسته از نهادهای اجتماعی می‌پرداخته که فرودستی زنان را میسر می‌ساختند. (روباتام، ۱۳۸۷: ۷)

بسته به دیدگاه‌ها و برداشت‌ها از مسایل مربوط به زنان، جنبش فمینیستی دارای چند شاخه و گرایش است که بحث پیرامون آن مفصل و از حوصله‌ی این مقاله خارج است. اما مبانی فمینیسم را می‌توان به اختصار به شرح زیر برشمرد: ۱- اومانیزم (انسان‌محوری) ۲- انکار وجود طبیعت زنانه ۳- سکولاریسم ۴- عقل‌نفس‌مدار ۵- درک ناسوتی از زن. (زرشناس، ۱۳۸۲: ۲۰۱ و ۲۰۲)

برخی از اهداف و خواسته‌های جنبش فمینیستی را نیز بدین گونه می‌توان یادآوری کرد: ۱- اصالت دادن به انسانیت افراد بدون توجه به جنسیت آنها؛ ۲- مبارزه با عقیده‌ی ناقص بودن زنان در زمینه‌های مختلف؛ ۳- ارائه‌ی دیدگاه جدید از علوم از منظر زنان؛ ۴- برابری زن و مرد؛ ۵- نفی تفکیک نقش بین زنان و مردان؛ ۶- جلوگیری از خشونت‌های جنسی علیه زنان؛ ۷- برخورداری از هویتی مستقل از هویت پدر و شوهر. (حسنی‌فرد، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۹۷)

از میان خطوط کلی فمینیسم در ادبیات ایران می‌توان به چهار اصل مهم آن اشاره کرد: ۱- تمرکز بر اطلاق زنان به منزله‌ی سوژه‌ی تحلیل ۲- توسل به دستور هنجاری، در رابطه با سلسله مراتب جنسی و نقد آن ۳- نقد بر زن‌ستیزی ۴- گرایش به تغییر (زرشناس، ۱۳۸۲: ۱۳۸۲)

۴۵ تا ۶۷)

همچنین می‌توان برخی از دیدگاه‌های فمینیست‌ها را در گستره‌های مختلف بدین شرح بیان نمود.

اخلاقی

بازسازی اخلاق نژاد بشر تنها زمانی آغاز خواهد شد که بنیادی‌ترین مناسبات اجتماعی، تحت قانون عدالت مبتنی بر برابری نژاد [اینجا جنسیت] قرار گیرد. (جان استوارت میل، ۱۳۷۹: ۱۵۱). انقیاد زنان در جهان مدرن خلاف واقعیت است. (همان)

جامعه‌شناسی و تربیتی

هورکهایمر، از پیروان مکتب جامعه‌شناسی انتقادی بر تأثیر روابط اقتداری درون خانواده، بر ایجاد شخصیت آینده کودکان تأکید داشت. وی معتقد بود... فرزند (پسر) در سنین نوجوانی متوجه می‌شود که پدر مقتدر خانواده در جامعه، خود، فردی فرمانبردار است، پس به این آگاهی دست می‌یابد که مادر به علت جنسیت خود موجودی ضعیف و قابل تحقیر می‌باشد. او به یک دوگانگی در تکریم عمومی رسیده و مادر را به عنوان عضوی از یک نژاد [جنس] پست در نظر می‌گیرد.

مردها از طریق مشارکت در پدرسالاری ایده می‌گیرند که چگونه آدم‌های دیگر را با تحقیر نگاه کنند و به عنوان موجودات غیر انسان تحت نظارت خود درآورند. (ریتز، ۱۳۷۴: ۴۶۹ و ۴۸۴)

برای اکثریت عظیم زنان، تخصیص پاداش‌های اجتماعی و اقتصادی اساساً به واسطه‌ی وضعیت خانواده‌هایشان و به ویژه وضعیت رئیس (مرد) خانواده تعیین می‌گردد. (پاک‌نهاد جبروتی، ۱۳۸۱: ۱۹)

زبانی: شووالتر می‌گوید: زبان تحت سیطره‌ی تفکر مردسالارانه است و زنان باید خود را از این قید برهانند و زبانی مناسب با افکار و احساسات خود بیابند، همچون لحن آمرانه‌ی مردانه که در زبان زنانه نیست. (شمیسا، ۱۳۸۱: ۳۳۲)

در واقع حق با شووالتر است زیرا در طول تاریخ، زبان و نگارش از آن مردان بوده است. حتی اگر زنان نوشته‌اند بنا بر عرف زمانه زبانشان مردانه است.

ادبی

نظریه پردازان فمینیست اعتقاد دارند که تسلط مردان بر زنان در جامعه اقدامی به شدت خشونت آمیز است که تمامی جوانب زندگی و وجودی زنان را تحت تأثیر قرار داده است. بنا بر این نظریه، نه تنها زبان که در فرهنگ به طور عام، مردسالارانه رواج دارد، ادبیات نیز با زبان و دیدگاه‌های مردانه و مردسالارانه صورت گرفته است. این است که می‌توان نقد فمینیستی را از دیدگاه شووالتر به دو نوع تقسیم کرد: ۱- ارزیابی و نقد مجدد آثار زنان ۲- ارزیابی و نقد مجدد ادبیات از دیدگاه زنان. (همان)

در تاریخ ادبیات ایران نیز همین وضعیت حاکم بوده است. دید منفی از زن در بسیاری از آثار دیده می‌شود. مردهایی نیز که درباره‌ی زن نوشته‌اند باز همان شناختی را که زن از درون و برون خود دارد، نداشته‌اند، حتی اگر زنان نوشته باشند زبان خود را نداشته‌اند. «زیرا زبان زنانه تقلیدی از زبان مردانه است». (همان: ۳۳۱)

از میان شاعران معاصر ایرانی فروغ کسی بود که بی‌پروا و با زبان خویش، سخن خود را بیان کرد. رمان‌نویسان کنونی ایرانی نیز به بیان وضعیت زنان در خانواده و جامعه پرداختند و گرایش‌های مردسالارانه و خشونت علیه زنان را به چالش کشیدند. یکی از این نویسندگان زن «پرینوش صنیعی» است که رمان پر طرفدار «سهم من» را نوشته است.

زندگی‌نامه‌ی مختصر پرینوش صنیعی

پرینوش صنیعی داستان‌نویس ایرانی به سال ۱۳۲۸ش در تهران (محله‌ی شاپور) دیده به جهان گشود. به سراغ رشته‌ی ادبی در دبیرستان و روانشناسی در دانشگاه رفت و پس از پایان تحصیلاتش، در یک مؤسسه‌ی حمایتی (مؤسسه‌ی تربیتی شهرداری) به کار مشغول شد. و طرح دانشگاهش را در مشاوره روانی در پرورشگاه‌ها و مراکز تربیت شهرداری گذراند و سپس مدرک لیسانس را دریافت نموده، به استخدام مرکز آموزش مدیریت دولتی درآمد. آنگاه با گذراندن دوره‌ای کوتاه مدت در دانشگاه فیلیپین که تحت نظر سازمان ملل بود، تخصص مشاوره در علوم تربیتی در سطح کارشناسی ارشد گرفت. با گرفتن یک بورس دیگر از دانشگاه کالیفرنیا آمریکا عازم شد و هشت ماه را در دوره‌ی دکترای پشت سر نهاد، اما با شروع انقلاب به ایران برگشت و به عنوان مشاور طرح‌های پژوهشی با شورای عالی هماهنگی آموزش‌های فنی و حرفه‌ای کشور همکاری کرد.

خودش می‌گوید: «با وجود دیدگاه‌های فمینیستی‌ام، هر وقت می‌خواهم به مردها حمله کنم، شوهرم را کنار می‌گذارم، چون همیشه در کنار من بوده و هست. مردهای زندگی من همه خوب بودند، پدرم، برادرهایم، همسر و پسر و این است که...» (www.scipost.ir)

پرینوش صنیعی در کنار کار در مؤسسه‌ها و مراکز اداری، آموزش و پژوهشی و کارخانه و تربیت فرزندان به داستان‌نویسی نیز پرداخته است، آثار او عبارت از چهار رمان به شرح زیر است:

۱- سهم من، ۱۳۸۲ برنده جایزه‌ی بین‌المللی بوکاجیو ۲۰۱۰ ایتالیا. ۲- رنج همبستگی (داستان زندگی لاله و لادن، دوقلوهای بهم چسبیده). ۳- پدر آن دیگری. ۴- آن‌ها که رفتند و آن‌ها که ماندند. این کتاب هشت سال پیش برای مجوز به ارشاد ارائه شد که رد شد صنیعی از آن هنگام تاکنون رمانی برای چاپ ارائه نداده است. (همان)

خلاصه‌ای از رمان «سهم من»

این کتاب اولین اثر داستانی نویسنده است، که در مدت کوتاهی مورد استقبال زیاد خوانندگان قرار گرفت. این رمان یکی از رمان‌های اجتماعی جذاب اوست.

جدا از خاصیت نثر روان و صمیمی داستان، طراحی فضای داستان به گونه‌ای است که خواننده راغب است بدون وقفه داستان را دنبال کند تا از ریتم و ضرباهنگ آن کاسته نشود. علاوه بر این، ویژگی‌های روانشناسانه و همچنین اجتماعی داستان در کنار فضای ملموس و واقعی آن، به جذابیت این رمان ۵۰۰ صفحه‌ای افزوده است.

«سهم من»، داستان زندگی زنی است که از کودکی تا میانسالی روایت می‌شود. معصومه، دختر بچه‌ی یک خانواده‌ی مذهبی است که از قم به تهران برای زندگی مهاجرت می‌کند. ماجرا از اوایل دهه‌ی سی آغاز می‌شود و رفته رفته با بزرگ شدن معصومه، مسایل خانوادگی، دگرگونی‌های اجتماعی در قالب مبارزات پیش از انقلاب، پیروزی و پس از انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی، زندگی او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. معصومه که نماد مظلومیت و معصومیت است (به ویژه که اطرافیانش او را با نام «معصوم» صدا می‌زنند)، به دلیل محدودیت‌هایی که یک خانواده‌ی به شدت مذهبی با سه برادر متعصب برای او ایجاد می‌کنند، مجبور به ترک تحصیل می‌شود. در حالی که برادر او حق ارتباط با خانم همسایه را دارد، از او حق ارتباط با بهترین دوستش «پروانه» سلب می‌شود، و به دلیل ارتباط با پسری

به نام سعید، متهم به آبروریزی خانواده‌اش شده، وادار به ازدواجی اجباری می‌شود. ازدواج با کسی که تا روز ازدواج حتی او را ندیده است. او همسر یک کمونیست جوان دو آتسه - که در تکاپوی نقشه‌های مبارزات مسلحانه علیه رژیم است - می‌شود. فضای زندگی او کاملاً عوض می‌شود و نه تنها زندگی جدید محدودیتی بر او تحمیل نمی‌کند بلکه آزادی‌هایی برای او به ارمغان می‌آورد. تا آنجا که برای هر تصمیمی در زندگی، هر نوع پوشش و لباسی و هر نوع ارتباط و اعمال نظری آزاد است، ولی طعم زندگی زناشویی را نمی‌چشد و مردی را در کنار خود احساس نمی‌کند، همسر پرشور و انقلابی او، حمید، تنها خرجی او را (برای مدتی) می‌دهد و ارتباطشان حتی با به دنیا آمدن پسر اولشان عمیق‌تر نمی‌شود. با تولد پسر دوم، مسعود، حمید گرفتار ساواک می‌شود و این در حالی است که مبارزات انقلابی جامعه اوچ می‌گیرد.

برادرهای معصومه که جزو نیروهای مذهبی می‌شوند، از آزادی حمید به عنوان یک ضد رژیم و تبدیل کردن او به یک قهرمان ملی حمایت می‌کنند. پس از آزادی حمید و پیروزی انقلاب، با مشخص شدن چهره‌ی احزاب مختلف، رفته رفته حمید به عنوان یک کمونیست لامذهب شناسایی شده، و به زندان می‌افتد و در مدت کوتاهی اعدام می‌شود. این بار محمود، برادر متعصب معصومه، که تاجر بازار است، سیامک پسر بزرگ معصومه را به اتهام طرفداری از احزاب سیاسی لو می‌دهد و به زندان می‌افکند.

با گذشت زمان و فوت پدر معصومه و حمید و نابرداری برادران او، و با شروع جنگ تحمیلی پسر بزرگش قاچاقی از مرز عبور داده می‌شود. در سال‌های پایانی جنگ، پسر کوچکش مسعود، به جبهه می‌رود و مفقودالثر می‌شود و پس از پایان جنگ به عنوان رزمنده و آزاده برمی‌گردد و از تمام امتیازات اجتماعی برخوردار می‌شود. معصومه که زمانی نه چندان دور به عنوان همسر یک کمونیست و مادر یک سیاسی حتی از ادامه‌ی کار و تحصیل بازمانده و مشمول «پاکسازی» شده است، خود را مادر یک آزاده می‌بیند و بر سر گذاشته می‌شود!

پسر بزرگ او سیامک، در خارج از کشور ادامه تحصیل داده و ازدواج می‌کند و مسعود نیز با خانواده‌ای مذهبی وصلت و زندگی خوبی را شروع می‌کند. شیرین، دختر و کوچکترین فرزند معصومه، در شرف ازدواج و رفتن به کانادا است که معصومه - که دیگر زن میان‌سالی شده - عشق دوران جوانی خود، سعید، را می‌بیند. سعید که خانواده‌اش در آمریکا هستند و حاضر به بازگشت به ایران نیستند، به معصومه پیشنهاد ازدواج می‌دهد. معصومه که همواره

دیگران سهم او را از زندگی مقدر کرده‌اند و نگاه جامعه و حتی خانواده‌ی خودش به او تحت تأثیر پدر، برادران، شوهر و فرزندانش بوده، تصمیم به ازدواجش را با فرزندانش در میان می‌گذارد، او که خسته از جنگیدن با زندگی است، در برابر مخالفت فرزندانش با ازدواج آنهم به بهانه‌ی آبرویشان نزد همسران و خانواده‌های آنان، انگیزه‌ی طلب کردن این سهم از زندگی را نیز برای خود از دست می‌دهد، زیرا اینکه دیگران برای او تصمیم بگیرند همیشه یک امر طبیعی بوده است... (صنّعی، ۱۳۹۲، www.cketab.com)

نویسنده کوشیده است تا سبک نوشتاری خود را به فراخور سنّ و سال معصومه که راوی داستان اوست، تغییر دهد (که این امر باعث انتقاداتی به سبک نوشتاری او شد). روایت زندگی شخصیت اصلی داستان بی‌شبهت به زندگی بسیاری از زنان هم‌عصر معصومه نیست و از این جهت، کتاب طرفداران زیادی در بین خواننده‌های آن نسل پیدا کرد. اینکه تمام اتفاقات قابل تصوّر باید در زندگی معصومه بیفتد (برای مثال انواع گرایش‌های حزبی و اعتقادی که شوهر، فرزندان و برادرانش دارند)...، برای بیان فضای سیاسی و جو فرهنگی اجتماعی دوران انقلاب، ضروری به نظر می‌رسد. وجود قرینه‌هایی در زندگی معصومه، مانند پروانه - که خانواده‌اش او را آزاد می‌گذاشتند - یا شهرزاد - یکی از هم‌زمان شوهرش که به کارهای حزبی مشغول و حتی ازدواجش هم درون حزبی بود - و تضادهای خانواده‌ی پدری پروانه با خانواده‌ی خودش و همچنین تضادهای فرهنگی قبل و بعد از انقلاب، به جذابیت داستان کمک کرده است. البته نویسنده در پاره‌ای موارد تضادها را به شکل صفر و صد می‌بیند تا بهتر بتواند احساسات خواننده را برانگیزد. (همان)

دیدگاه‌ها و اندیشه‌های فمینیستی در رمان «سهم من»

در این رمان، زن قهرمان اصلی در محوریت قرار دارد و دو دیدگاه به شدت سنتی خانواده و اطرافیان که حاصل نگاه مردسالارانه است در رابطه با او بیان می‌گردد. در واقع این مشکل که اجتماعی است، سراسر فضای داستان را در بر گرفته است. حال موضوعها و دیدگاه‌های مطرح شده در رمان سهم من دسته‌بندی شده، با ارائه‌ی شواهد مرتبط از متن با دیدگاه‌های فمینیستی مقایسه می‌گردد.

۱- دیدگاه منفی به دختر و تحقیر او

از همان آغاز رمان، از صحبت‌های پسرهای خانه پیداست که زن وصله‌ی ناجوری است و

برای هر کسی مایه‌ی دردسر است. بویژه دخترهای خانواده که باید تکلیفشان توسط برادرها روشن شود. احمد پسر بزرگ خانواده راضی نیست که معصومه را با خود به تهران ببرند زیرا در جواب مادرش که می‌گوید: «معصوم تصدیق شیشم گرفته و یک سال هم بیشتر خونده، دیگر وقت شوهر کردنشه» می‌گوید: «اگر مشکل معصومه‌اس که همین جا شوهرش می‌دیم، بعد می‌ریم تهرون، اینجوری بهتر هم هست یه سر خر کم می‌شه.» (صنیعی، ۱۳۸۲: ۷)

پروردگان چنین فرهنگی حتی حاضر نیستند دختر خانواده را از خود بدانند و از همان اول او را به چشم یک بیگانه و موجودی اضافی که باید هرچه زودتر از سر باز شود می‌نگرند. ننه جون یعنی مادر بزرگ به عروسش می‌گوید: «چیه هی خرج این دختر می‌کنی، دختر که فایده نداره، مال مردمه، این همه زحمت می‌کشی خرج می‌کنی، آخر سر هم باید یه عالمه روش بذاری و بدی و بره.» (همان) دیدگاه سنتی و مردسالار حتی تولد دختر را ننگ می‌داند: «آقاجون دل رحم بود... دلش برای من می‌لرزید... همیشه خیال می‌کرد که چون موقع دنیا اومدن زری ناشکری کرده بود، خدا بدش اومده و اونو گرفته، شاید موقع دنیا اومدن منم ناشکری کرده بود، کسی چه می‌دونه؟ ولی من خیلی دوستش داشتم، به نظرم توی خونه‌ی ما اون تنها کسی بود که می‌فهمید.» (همان: ۹) وقتی معصوم به پدرش محبت می‌کند، نمی‌تواند با بوسیدن پدرش عشق فرزندی را ارضا و به پدر ثابت کند، چون از اول ننه جون و خانم جون (مادر خانواده) به او فهمانده‌اند که: «زشته یه دختر گنده مردی رو ماچ کنه حتی اگه آقاش باشه.» (همان) دریغ از یک خطاب با زبان خوش! مادر دختر کوچک را صدا می‌زند که در چیدن سفره‌ی شام کمک کند: «فاطی، فاطی، جوون مرگ شده کجایی؟» (همان: ۵۸) یا از قول شخصیت اصلی در داستان می‌گوید: «در تمام این مدت فاطی حضور داشت ولی هیچ‌کس وجود او را احساس نمی‌کرد.» (همان)

بی توجهی به دختر در تفکر سنتی تا حدی است که وقتی اعضای خانواده ماجرای جان دادن زری، تنگی نفس، خس خس سینه و تند تند بالا و پایین رفتن شکمش را می‌بینند و مادر فریاد می‌زند آقا مصطفی حالش به خدا خیلی بده، برو برایش دکتر بیار، ننه جون می‌گوید: «خوبه خوبه، شلوغش نکن، دل پسرمو آب کردی، ننه طوریش نمی‌شه، جوشونده رو گذاشتم دم بکشه الان بهش می‌دم تا تو برگردی خوب شده، برو اینجا و اینستا... برو ننه، خیالت جمع دخترا نمی‌میرند.» (همان: ۶۵) هم‌چنین این دیدگاه نه تنها دختر را انسان نمی‌داند بلکه حتی حاضر نیست پاکش ببیند: «محمود حاضر نبود به من دست بزند، حالا

دیگر از نظر او من واقعاً نجس بودم.» (همان: ۶۴)

۲- دیدگاه خرافی نسبت به زن

دیدگاه خرافی نسبت به زن در رمان «سهم من» پایان ناپذیر است. «وقتی فاطمی دنیا آمده بود، تا به ننه جون گفتند بچه دختر است، غش کرد، تازه او مشکل دیگری هم دارد، می‌گویند: «سرخور هم هست چون دو پسر بعد از او سقط شده.» (همان: ۶۸)

این دیدگاه خرافی تا آنجا گسترده است که حتی اگر زن تحت شرایط سخت زندگی برای رهایی از عذاب تحقیر، شکنجه و حتی تجاوز (به هر نامی)، خودکشی کند، می‌گویند: «خواست خدا بوده... خدا شما را امتحان می‌کند. خودش داده خودش گرفته، شما فقط وسیله بوده‌اید.» (همان: ۱۰۶)

قسمت و نصیب یکی دیگر از دستاویزهایی است که افراد بوسیله‌ی آن از زیر بار مسئولیت‌های کردارها و رفتارهایشان شانه خالی می‌کنند و نتایج همه‌ی آنها را در همان دو واژه خلاصه می‌کنند. «نصیب و قسمت هر کسی از روز اول رو پیشونیش نوشته. سهمش و هم کنار گذاشتن.» (صنیعی، ۱۳۸۲: ۷۸)

۳- محکومیت عشق حتی از نوع پاکش

در رده‌بندی نیازهای انسانی توسط مازلو که به نام هرم مازلو معروف است، نیاز به عشق و محبت نیز مورد تأکید است. (هرم نیازهای مازلو ۱۹۴۳ www.migna.ir)

از دیدگاه روان‌شناسی نیز، اقتضای سال‌های نوجوانی و جوانی محبت ورزیدن به جنس مخالف و عاشق شدن است. متأسفانه در دیدگاه سنتی این قضیه به شدت نکوهیده است و در حدّ قانون‌شکنی، خیانت و حتی کفر با آن برخورد می‌شود. این نکته در سرنوشت معصوم، شخصیت اصلی رمان «سهم من»، به طور بسیار افراطی دیده می‌شود تا جایی که برادر بزرگتر یعنی احمد کمر به قتل جوانی می‌بندد که عاشق معصوم است و تا سرحد مرگ معصوم را تحت فشار و شکنجه قرار می‌دهد، آن هم زمانی که دختر آرزومندانه درس می‌خواند و شاگرد اول است و منتظر است سعید، دانشجوی جوان رشته‌ی داروسازی، مادرش را از ارومیه به خواستگاری او بیاورد. ماجرای رابطه‌ی عاشقانه‌ی سعید و معصومه که در حد دیدارهای محجوبانه‌ی روزانه است توسط برادر کوچکتر که هنوز دانش‌آموز ابتدایی است و جاسوس احمد است، کشف و گزارش می‌شود. حال بهانه دست احمد می‌افتد که به خاطر

عقد‌های تنبلی و بی‌لیاقتی و ترک تحصیل خودش در پی بدبخت و بدنام کردن خواهرش در زندگی است: «بفرما خانم جون، تحویل بگیر، من از اول می‌دونستم این پاش برسه تهرون و هر روز قرشو دُرُس کنه و با این دختره [پروانه] تو خیابونا راه بیفته آخرش آبروریزی بار می‌آره، بفرما، حالا با چه رویی جلوی در و همسایه می‌خوای سر بلند کنی؟» (صنّعی، ۱۳۸۲: ۵۴) و مادر خطاب به دختر می‌گوید: «می‌خواستی چی بشه دختره‌ی هرزه، حالا دیگه جلوی چشم همه با مرد غریبه لاس می‌زنی؟ -مرد غریبه کدومه؟ و با اشاره به پای شکسته‌اش ادامه می‌دهد: -پام درد می‌کرد، دکتر داروخانه به پام نگاه کرد و بهم دوا داد همین. داشتیم از درد می‌مردم، تازه دکتر محرمه.» (همان)

خانم جون می‌گوید: «دکتر...! دکتر...! از کی تا حالا هر شاگرد عطاری دکتر شده؟ خیال می‌کنی من خرم نمی‌فهمم تازگی‌ها ریگی به کفشت رفته؟» (همان)

احمد که همواره در کمین است تا کینه و حسادتش را بر سر خواهرش خالی کند بدون توجه به پای ورم کرده‌ی معصوم خطاب به مادرش می‌گوید: «ولش کن، با این همه آبروریزی که کرده باز می‌خواهی تر و خشکش کنی؟ - باز می‌گه آبروریزی، من آبروریزی کردم یا تو، تو که هر شب مست می‌آیی خونه، با زن شوهردار ریختی رو هم.» (همان: ۵۵) و وقتی احمد مشتی بر دهانش می‌زند و دهانش پر خون می‌شود، فریاد می‌زند: «مگه دروغ می‌گم؟ خودم دیدم، شوهرش خونه نبود یواشکی رفت تو خونه‌شون، تازه دفعه‌ی اولش هم نیست.» (همان) معصوم همچنان مشتی می‌خورد و بی‌آبرویی برادرش را فاش می‌کند و مادر جلوی دهانش را می‌گیرد که خفه شود اما دختر ادامه می‌دهد: «مگه شما نمی‌فهمین هر شب مست می‌آد خونه، تا حالا دو دفعه برای چاقوکشی بردنش کلانتری. اینا آبروریزی نیست، آن وقت من بیچاره که یه قرص توی داروخونه خوردم آبروریزی کردم.» (همان) معصوم سیلی‌ها را تا عمق گوشش حس می‌کند و نیز فریاد مادرش را: «خفه شو دختر ایشالله خناق بگیری، اون مرده، ولی تو دختری!» (همان: ۵۶)

در این گیر و دار گاه مادر می‌خواهد غائله را بخواباند اما مگر احمد و علی رضایت می‌دهند. پسر دوم خانواده یعنی محمود هم با همان خصوصیات منتهی از نوع مذهبیش وارد معرکه می‌شود. پدر که تا آن موقع در صدد حفاظت و دفاع از دخترش بوده حال با اغراق‌های پسران قانع می‌شود و دختر را تک و تنها در چنگ آنان رها می‌کند. در ارتباط با تأثیرپذیری فرزندان (پسر) از خانواده هورکهایمر، از پیروان مکتب جامعه‌شناسی انتقادی می‌گوید: «روابط

اقتداری درون خانواده بر ایجاد شخصیت آینده‌ی کودکان تأثیر داشت. سپس می‌گوید که چون واقعیت اجتماعی در جوامع صنعتی کنونی با اقتدار همراه نیست، فرزندان (پسر) در سنین نوجوانی متوجه می‌شوند که پدر مقتدر خانواده در جامعه، خود، فردی فرمانبردار است. پس به این آگاهی دست می‌یابد که مادر به علت جنسیت خود موجودی ضعیف و قابل تحقیر می‌باشد. او به یک دوگانگی از تکریم عمومی رسیده و مادر را به عنوان عضوی از یک نژاد پست در نظر می‌گیرد» (ندرلو و...، ۱۳۹۰)

در ادامه‌ی داستان می‌خوانیم احمد که خودش از شدت خشم و کینه چیزی از عشق واقعی نمی‌فهمد دانشجوی پزشکی را فاسق می‌خواند و با بی‌احترامی بی‌شرمانه‌ای در جواب التماس خواهرش می‌گوید: «حرومزاده فکر کرده ما هم از اوناشیم... خونش حلاله، مگه نه محمود به ناموس ما نظر داشته.» و با خنده و آرامش بی‌سابقه‌ای رو به مادرش می‌گوید: «می‌بینی، می‌بینی ننه، چطوری از فاسقش دفاع می‌کنه، تازه خون اینم حلاله، نه محمود؟» (صنیعی، ۱۳۸۲: ۶۳)

تقدیس یک عشق پاک و صادقانه که حق هر انسانی است از زبان شخصیت اصلی رمان «سهم من» چنین آمده است: «عجیب بود، با تمام سختی‌هایی که پشت سر گذاشته بودم، تمام تعبیر زشت و کثیفی که از ارتباط من و سعید شده بود، با آن همه آبروریزی، باز هم از آنچه بین من و سعید گذشته بود پشیمان نبودم؛ نه تنها احساس گناه نمی‌کردم بلکه پاک‌ترین و صادقانه‌ترین احساس درونم، عشق بی‌پایانی بود که در قلبم برای او داشتم.» (همان: ۷۳) تربیت غلط در فضایی از بدبینی نسبت به جنس زن، باعث می‌شود که همه‌ی زن‌ها به نظر ناسالم بیایند، به طوری که احمد پس از دعوا با خواهرش، در حالی که مست کرده به در خانه پروانه می‌رود و به پدر محترمش می‌گوید: «کلاتو بالاتر بذار، وضع دخترت خرابه، داشته دختر ما رو هم از راه به در می‌کرده.» (همان) با روبرو شدن با چنین وضعیتی خانواده‌ی پروانه مجبور می‌شوند از محله بروند چون آنجا خراب شده و دیگر قابل سکونت نیست. این فضای ناامنی نیز حاصل همان دیدگاه‌های سنتی است.

۴- زن‌ها عامل تثبیت و گسترش مردسالاری

در بسیاری موارد نیز این خود زن‌ها هستند که با مسخ شدن از هویت زن بودن و زنانگی خود در برابر قوانین مردسالار به ظلم مضاعف علیه زنان دامن می‌زنند؛ نه دیوار ایجاد شده بین دو جنس را می‌شکنند و نه کمکی برای بازپس گرفتن حق زن بودن و کرامت انسانی

خود می‌کنند. در واقع گروهی از زنان به تلقین مرد بودن به مرد و پسر بودن به پسر می‌افزایند و دختران را در مقابل آنان خوار و حقیر و بی‌پناه‌ها می‌کنند و حتی در خشونت علیه آنان با مردان همدست می‌شوند. پیشتر برخی از برخوردهای ناروای مادر بزرگ و مادر خانواده با دخترانشان یادآوری شد، خود خانم جون که مادر معصوم است و باید از او دفاع کند تبدیل به یک دشمن خونی می‌شود که گویا وظیفه دارد هر طور که هست این دختر را با قانون خود به دست سرنوشت بسپارد؛ پس از اینکه اجازه می‌دهد پسرهای نهایت خشونت را در حق او به خرج دهند، او را از دیدن تنها امیدش یعنی پروانه که همکلاسی و دوست صمیمی‌اش است محروم می‌کند. دیگر او را به مدرسه و حتی کلاس خیاطی که مایه‌ی امیدی هست نمی‌فرستد و آزادی‌اش را به یکباره می‌گیرد.

آن‌گاه دختر که از شدت ضربات جسمی و روحی به حالت اغما افتاده را به زور دکتر و دارو به هوش می‌آورد تا اندکی چاقش کند. چون به عقیده‌ی خودش جان می‌گیرد و مورد پسند یک خواستگار واقع می‌شود. - دختر می‌گوید: «یاد قصه‌های بیجگی‌ام افتادم، که دیوی بچه‌ای را دزدیده بود، ولی چون بچه لاغر بود ارزش خوردن نداشت، دیو هم او را زندانی کرده بود و مدام برایش غذاهای خوب و متنوع می‌آورد تا زودتر چاق شود و بتواند از او خوراک خوب و دندان‌گیری درست کند، خانواده‌ی من هم می‌خواستند مرا زودتر چاق کنند و جلوی دیو بیندازند. آن روزها چوب حراج مرا واقعاً زده بودند، خواستگاری تنها برنامه جدی خانه‌ی ما بود.» (همان: ۷۹)

تبعیض و اختلاف فاحش بین زن و مرد تا جایی است که در عرف عام ضرب‌المثل شده که «مرد را مرد گفته‌اند و زن را زن». در رمان، از قول احمد گفته می‌شود «مردا قبل از اینکه زن بگیرن هزار کار می‌کنن، ولی وقتی گرفتار زن و بچه شدن همه رو می‌ذارن کنار، یارو حتی یه تار سیبیلش رو هم پیش باباش گرو گذاشته که بعد از عروسی یه قدم خلاف برنداره.» (همان، ۸۲)

براساس اصل رعایت حقوق و عدالت برای هر دو جنس می‌توانیم بر این سخن ژولیا کریستوا مهر تأیید بنهیم که می‌گوید: «به جای مقصر دانستن «پدر سالاری» و مردان به عنوان عواملی که به زنان ظلم می‌کنند، این رویکرد (نسل سوم فمینیسم) استدلال می‌کند که همه‌ی افراد به یک اندازه مقصرند و به یک اندازه این توانایی را دارند که یک نسخه‌ی اخلاقی جدید را مطرح کنند. چنین رویکردی به جای تکرار و ارزیابی دوباره‌ی پایگان‌های پیشین

مردانگی در برابر زنانگی، ما را به تشخیص رقابت‌های گوناگونی فرامی‌خواند که در درون خود داریم. این رویکرد ما را به این دعوت می‌کند که اول خانه‌ی خود را بکاویم.» (مک آفی، ترجمه پارسا، ۱۳۸۴: ۱۶۲ و ۱۶۳)

۵- زنان قربانیان خشونت‌های گوناگون

در رمان سهم من انواع سوء استفاده‌ها از زن می‌شود. پروین خانم زن همسایه که جوان است وادار می‌شود در نوجوانی تنها به خاطر این که «زن بابابیش حوصله‌ی هوویی چون او را ندارد» (صنعی: ۹۵) به عقد مردی درآید که حاج آقای دو بار بیوه شده است و از زن‌های قبلیش بچه‌دار نشده. این است که از این دختر نوجوان خواستگاری می‌کند و او را زود از سر زن‌بابا، وا می‌کنند. او که بیست و پنج سال از حاج آقا جوان‌تر است، هیچ سنخیتی با او ندارد، حتی امید این که دارای یک بچه بشود برایش نیست.

احمد پسر هرزه‌ی خانم جون، به زودی سراغ پروین خانم می‌رود و روابط نامتعارف خود را با او شروع می‌کند. اما به قول مادرش او مرد است برایش عیب نیست. همین پروین خانم است که به داد معصوم می‌رسد و از میان خانواده‌هایی که می‌شناسد، یکی را به خواستگاری او می‌آورد تا از دست به قول خودش لات و لوت‌های دیگه نجاتش دهد. البته این زن با نفوذی که در احمد دارد، وی را قانع می‌کند که به پذیرش این خانواده رضایت دهد. چنین سختگیری‌ها و اعمال خشونت‌هایی از جانب مردان یادآور این گفته‌ی «براون میلر» است: «تسلط مردان بر زنان در جامعه اقدامی به شدت خشونت‌آمیز، چون تجاوز نمادین شده است.» (مقاله، ندرلو و باب الحوائجی، ۱۳۹۰)

زمانی که خانواده‌ی مورد نظر برای عقد می‌آیند، معصومه به هیچ عنوان راضی به ازدواج نیست، اما مادرش تصمیم خود را گرفته است: «داداشات دیگه قیمة قیمة‌ات می‌کنن، از صبح تا حالا احمد چاقو رو تو جیبش گذاشته، گفته اگه یه کلمه حرف بی‌ربط زد همین‌جا خلاصش می‌کنم. یه ذره به فکر آبروی آقا جون بدبخت باش، همین‌جا سخته می‌کنه می‌میره ها...!» (صنعی: ۱۰۰) و ادامه‌ی مقاومت دختر به نتیجه‌ی بدتری می‌رسد: «خانم جون نمی‌توانست زیر تخت بیاید، دستش را دراز کرد، موهایم را در چنگ گرفت و با کمک همان موها مرا از زیر تخت بیرون کشید... همان‌طور که مچاله شده بودم با نفرت نگاهش کردم، در دستش یک مشت از موی من مانده بود، از همه‌شان متنفر بودم.» (همان: ۱۰۱)

عاطفه‌ی زن و دل پر مهر یک دختر نوجوان جایی برای کینه ندارد اما وقتی تحت چنین

فشارهایی باشد، به چه طغیانی می‌انجامد. منطق قربانی خواه هیچگاه به اساس‌ها فکر نمی‌کند و فقط مصالح آنی خود را در نظر دارد. کریستوا می‌گوید: «برای زنان اگر ناممکن نباشد، دشوار است که هوادار منطق قربانی خواه جداسازی و مناسبات نحوی باشند که زبان و رمزگان اجتماعی بر آن بنیان یافته‌اند.» (مک آفی، ۱۳۸۴: ۱۵۴)

اگر خشونت‌طلبان و قربانی‌خواهان، این منطق را پیدا کنند که توجه به زن (به عنوان انسان، حال خواهر، مادر، همسر یا دیگری) اساس دوستی صادقانه و پایداری با او و به دست آوردن دل اوست، آن وقت است که مدینه‌ی فاضله‌ای درست خواهد شد که در آن هیچ‌گاه کسی به دیگری ستمی نخواهد کرد. قطعه‌ای از تک‌گویی ملی بلوم در پایان «اولیس جیمز جویس» این نکته را تأیید خواهد کرد: «گفت خورشید به خاطر تو می‌درخشد، روزی که در میان بوته‌های ازالیه دراز می‌کشیدم... این بود که دوستش داشتم چون دیدم فهمیده یا حس کرده که یک زن چیست!» (همان: ۳۳)

معصوم، قهرمان اصلی داستان می‌گوید: «وای که چقدر خوشبخت کردن من ساده بود و چطور آن را از من دریغ می‌داشتند.» (صنیعی: ۱۴۵)

این دغدغه‌ی همه‌ی آنانی است که آرزوی سعادت بشر را دارند، گاستون بوتول می‌گوید: «ملتی که زنان را از امور خود کنار گذاشته است، آبستن جنگ است.» (مقاله، ندرلوو باب الحوائجی، ۱۳۹۰)

از نیازهای ده گانه‌ی هرم مازلو، یکی نیاز به احترام و حفظ کرامت انسانی است، اما در رمان سهم من برخورد شخصیت‌های خانواده و (در دوره‌ی دوم زندگی همسری) وضعیت اجتماعی - که اشاره خواهد شد - است که کرامت و احترامی برای این زن و کسانی چون او باقی نمی‌گذارد «یک روز به خاطر رد و بدل کردن چند کلمه حرف با مردی که دو سال می‌شناختمش خیلی چیزها در موردش می‌دانستم و دوستش داشتم و حاضر بودم با او تا آخر دنیا بروم، می‌خواستند مرا بکشند و امروز از من می‌خواهند با غریبه‌ای که هیچ دربارهاش نمی‌دانم و هیچ احساسی جز ترس در کنار او ندارم به رختخواب بروم... احساس می‌کردم در معرض تجاوز قرار گرفته‌ام و هیچ‌کس نیست که به دادم برسد.» (صنیعی: ۱۰۲)

وقتی بحث از تبعیض و خشونت می‌شود، تنها زن نیست که قربانی فرهنگ پدر سالار می‌شود، بلکه پسرها به عنوان مردان آینده هم قربانی می‌شوند. توجه زیاد به احمد یعنی پسر بزرگ خانواده باعث می‌شود وی معتاد شود و دست آخر در یکی از خیابان‌های جنوب تهران

بمیرد. (همان: ۲۸۴)

۶- نادیده انگاشتن هویت زن توسط جامعه:

در جنبش مدرن واژه‌ی «هویت» وسیله‌ای بوده تا قلمرو مشخصی را تعیین کند و به جای ارائه‌ی تفسیری محدود و بر مبنای تفسیر معدودی نخبه از آنچه زنان می‌خواهند، فضا را برای تجارب گوناگون بسیار باز کند. (رویاتام، ۱۳۸۷: ۱۸)

در رمان «سهم من» می‌بینیم هر کدام از شخصیت‌های خانواده به نوعی به هویت دخترها بی‌توجهند. گویی تنها یک چیز از وجود انسانی آنها دیده می‌شود آنهم جنس دوم بودن و وسیله‌ی گذران امور و زندگی مرد است دیگر هویت دختری و زنانگی معنایی ندارد؛ از این اهداف گذشته، دختران سربارند و زیادی.

در بیماری زری که رو به مرگ بوده است ننه جون می‌گوید: «برو ننه، خیالت جمع، دخترا نمی‌میرند.» (صنّعی: ۶۵). یا از زبان معصوم آورده است: «محمود حاضر نبود به من دست بزند، حالا دیگر از نظر او واقعاً من نجس بودم.» (همان: ۶۴) این در حالی است که کودکان پاک و معصوم به دنیا می‌آیند و شکل‌گیری شخصیت، تکامل و بروز هویت انسانی از همان آغاز کودکی در خانواده و محیط صورت می‌گیرد. این واقعیت از زبان معصوم در مورد فاطی (دختر کوچک خانواده) چنین بیان می‌شود: «فاطی تنها موجود دوست داشتنی خونه بود... بچه‌ها زمینه‌ی پاک دارند و هنوز به دنیای بزرگترها نرفته‌اند.» (همان: ۷۳)

مردان خوب و فهمیده هم پیدا می‌شوند

نویسنده‌ی رمان که خود در مصاحبه‌هایش می‌کوشد چهره‌ی مردان نیک را هم به تصویر بکشد، بویژه پدر، برادرها، همسر و پسرش را به خاطر درک فراوان از شأن انسانی زن می‌ستاید، (www.scipost.ir)، در رمان نیز نقش مثبت مردانی را که دست کم توانسته‌اند گوشه‌هایی از خلاء زندگی شخصیت اصلی را پر کنند و یا بخشی از محرومیت‌ها و سختی‌های او را جبران کنند به قلم کشیده است. برای نمونه همسری که برای معصوم انتخاب می‌شود و تا شب عروسی او را نمی‌بیند این‌گونه به حرف می‌آید: «چته؟ از چی می‌ترسی...؟ از من؟» و لبخند تمسخرآمیزی می‌زند: «لطفاً اینطوری نگام نکن، آدمو یاد بره ای می‌اندازی که به سلاخش چشم دوخته... نترس، الان سکنه می‌کنی، خیالت راحت باشه من باهات کاری ندارم، من که حیوون نیستم! ... ببین دخترجون، من اصلاً امشب کار دارم، باید برم پیش

دوستام، الان هم دارم می‌رم. بیا لباس راحت بپوش و بگیر بخواب، بهت قول می‌دم اگر برگشتم سراغت نیام. قول شرف می‌دم. کفش‌هایش را برداشت در حالی که دست‌هایش را به حالت تسلیم بالا برده بود گفت: «بین من رفتم.» (صنیعی: ۱۰۳ و ۱۰۲)

با احساس آرامش و فروکش کردن حس انتقام و حتی خودکشی، معصوم به واریسی خانه می‌پردازد در حالی که نسبت به همه چیز و همه کس بی تفاوت شده است از خودش می‌پرسد: «یعنی غریبه کجاست؟ می‌خواهد با من چکار کند؟» با این افکار احساس غریبی از تمایل به رضایت و استقلال در آن خانه می‌کند: «کاش می‌شد بدون آن که با من کاری داشته باشد، در این خانه زندگی کنم. در این خانه کتاب بود، موسیقی بود، رادیو بود و از آنها مهم‌تر آرامش، تنهایی و استقلال داشتیم... من و غریبه در این خانه می‌توانستیم هر کدام برای خود زندگی مستقلی داشته باشیم. آه اگر او قبول کند.» (همان: ۱۱۳)

مادر حمید (همان غریبه‌ی همسر معصوم) به خانه‌ی آنها می‌آید و پس از اینکه امانت حمید را به او می‌دهد و از او می‌خواهد که حمید را به خانه و زندگی بچسباند، ناگهان از چیزی مطمئن می‌شود: «طفلك غریبه، پس او را هم مثل من به زور سر سفره‌ی عقد نشانده بودند. او هم مطلقاً خواهان من یا این زندگی نیست.» (همان: ۱۱۸)

آنچه که مطالب رمان مؤید آن است، سلب آزاداندیشی و تفکر منطقی از انسان‌هاست که حاصل دیدگاه سنتی و نگرش جنسیتی به زن است. اگر این دیدگاه‌ها تعدیل شود، نه تنها زنان بلکه مردانی هم که گرفتار چنین نگرش‌های خانوادگی و اجتماعی می‌شوند از قید و بندهای محدودکننده رهایی می‌یابند.

مردی که بنا بر مصلحت خانواده‌اش نصیب معصوم شده بود، تحصیل کرده، آگاه و یک مبارز انقلابی بود. بنای سؤال کردن از دختر را گذاشت: «چرا عروسی کردی؟ - مجبور بودم. - چرا؟ - خانواده‌ام... - ولی تو هنوز جوونی... - من می‌خواستم درس بخونم... پس تو رو مجبور کردند که سر سفره‌ی عقد بشینی و نداشتند به مدرسه که خواست مشروعیت بوده بری؟ - آره. - چرا عصیان نکردی؟ تو باید حقتو به زور هم که شده می‌گرفتی، اگه کسی زیر بار زور نمی‌رفت این همه زورگو توی دنیا پیدا نمی‌شد... - پس شما چرا زیر بار زور رفتید؟...» (همان: ۱۲۴) و جر و بحث ادامه داشت تا حمید محبت‌های خانواده‌اش را مقصر دانست و گفت: «این تربیت غلط مردسالاری و خودخواهی که یکی دیگه کارامو بکنه لباسمو بشوره. من معتقدم که نباید در مورد زن اینجوری فکر کرد. به نظر من زن‌ها از

ستمیدیده‌ترین اقشار تاریخند، اولین گروه انسانی که بوسیله‌ی گروه دیگر استثمارشد زن‌ها بودند، همیشه به عنوان وسیله مورد استفاده قرار گرفته‌اند و هنوز هم می‌گیرند.» (همان: ۱۲۵) حمید یک جوان چپ‌گرا بوده که علیه رژیم سلطنتی مبارزه کرده است و دیدگاهش از زن با دیدگاه چپ‌ها گره خورده است. یکی از جریان‌های فمنیستی، فمنیسم سوسیالیستی است که «با تأسی به بستر مساوات طلب و جهانگری اومانیسم عصر روشنگری، به این باور وفادار می‌ماند که همسانی میان دو جنس تنها راه آزادی جنس دوم است.» (مک آفی، ۱۳۸۴: ۱۵۱)

روی این حساب حمید معصومه را تشویق به ادامه تحصیل می‌کند چیزی که برای این دختر پرورده‌ی خانواده‌ی سنتی بسیار عجیب و غریب و تازه می‌نماید: «این حق توست لازم نیست از کسی تشکر کنی، هر آدمی باید بتونه کاری رو که دوست داره و فکر می‌کنه درسته انجام بده، معنی همسر این نیست که مانع فعالیت‌های طرف مقابل بشی، بلکه باید از او پشتیبانی کنی، این طور نیست؟» (صنیعی: ۱۲۷) اینجاست که معصوم هم معنای تفاهم بین همسران را می‌فهمد اما با وجود برخورداری از برخی حقوق انسانیش، در نهایت چندان هم به سودش نبوده است. چون توافق کرده بود هیچ‌گاه در کار شوهرش دخالت نکند.

مردهای دانا هم از قید و بندهای سنت خوششان نمی‌آید! «امان از دست این زنای قدیمی، اصلاً مفهوم ازدواجو درک نمی‌کنن. زنو یک زنجیری می‌دونن برای بستن دست و پای مرد بیچاره، در صورتی که مفهوم ازدواج همراهی، تفاهم، پذیرش خواست‌های طرفین و حقوق مساویه.» (همان: ۱۳۰) این افکار به طور کامل جوهره‌ی فمنیسم (میان‌ه‌رو) را روشن می‌کند که «حقوق، مزیت‌ها و مقام و وظایف نبایستی از روی جنسیت مشخص شوند، به رغم اینکه بسیاری از رهبران فمنیسم زنان بوده‌اند، ولی این بدان معنا نیست که تمام فمنیست‌ها زن هستند.» (فمنیسم/fa.wikipedia.org/wiki/)

گذشته از حمید، مردان مثبت دیگری در طول زمان در زندگی شغلی یا روابط اجتماعی و خانوادگی معصوم که دیپلم گرفته، مادر دو بچه، کارمند و دانشجو شده، وارد شده بودند. آقای زرگر و آقای شیرازی، شوهر پروانه، صادق خان شوهر فاطمی نمونه‌هایی بودند که به شدت وی را متوجه تضادی کرده بودند که بین آنها و مردهای خانواده‌ی خودش هست. در جریان دستگیری حمید توسط ساواک مردهای همکارش دلداریش می‌دهند حتی آقای شیرازی که سرخورده از کودتای بیست و هشت مرداد، دچار بدبینی‌ای شدید شده بود،

وضعیت معصوم را درک و در کارها به او کمک می‌کرده است.

معصوم حال به تجربه دریافته بود که کینه و نفرت عمیق فرزندانش بویژه سیامک از مأموران ساواک ممکن است سرنوشتی همچون آقای شیرازی را برای او رقم زند این بود که تصمیم گرفت هر طور شده به بچه‌ها بیشتر توجه کند تا آینده‌ی آنها تحت ستم‌های پیاپی تباه نشود: «آشنایی با او مرا به شدت نگران سیامک کرد، برق خشم و نفرتی را که آن شب در چشمانش دیده بودم به یاد آوردم، آیا او هم چنین خواهد شد؟ آیا او هم به جای امید، شادی و دیدن زیبایی‌های زندگی به بیزاری، تنفر، قهر و تنهایی تن درخواهد داد؟ آیا مسائل سیاسی و اجتماعی چنین تأثیرات پایداری در روح‌های حساس به جا می‌گذارد؟ وای پسر، باید فکری برای او می‌کردم.» (صنعی: ۲۶۹). حتی پس از فوت پدر، معصوم که او را تکیه‌گاه خود می‌دانست، دریافت که پسرهایش مسعود و سیامک، بغض‌هایشان را فرو می‌خورند و گریه نمی‌کنند. پس سیامک را که بزرگتر بود بر سر مزار پدر بزرگ برد و کاری کرد که بغض سیامک بترکد. در بازگشت به خانه هم مسعود با دیدن سیامک به گریه افتاد و بدین ترتیب قلب‌های کوچکشان از بار سنگین اندوه خالی شد. (همان: ۲۸۴) زمانی «کریستوا» گفته بود: «زن به عنوان مادر، ملتقای غربی است که فرهنگ را به طبیعت و گفتار را به زیست‌شناسی، تبدیل می‌کند.» (مک آفی، ۱۳۸۴: ۱۳۳) و همو در جریان راه سوم گفته است: «زنان حق دارند فرزند داشته باشند و با خلق فرهنگ احساس آزادی کنند تا در جسم و ذهن خود آزاد باشند.» (همان، نقل از ژون کریستوا: ۱۲۰)

چیزی که در این رمان چشمگیر است توجه به شخصیت اصلی داستان یعنی معصوم است؛ آن هم نه به خاطر خودش یا زن بودنش، بلکه به خاطر موقعیت‌های مختلف و ارتباط شوهرش با آن است. اندکی پیش از فروپاشی رژیم پهلوی، اعلام فضای باز سیاسی می‌شود زندانیان سیاسی آزاد می‌شوند. ناگهان دنیا در زندگی معصوم عوض می‌شود.

محمود برادر بازاری معصوم از فرصت نهایت استفاده را می‌کند و حمید و سیامک (شوهر و پسر معصوم) را وسیله‌ی کسب شهرت خود می‌کند. معصوم به شدت از این حرکت ناراحت است و پسرش را سرزنش می‌کند. در محیط کار نیز کسی از ارتباط داشتن با معصوم وحشت نمی‌کند و همه به او احترام می‌گذارند. انقلاب که پیروز می‌شود، محمود دست از سر خانواده‌ی خواهرش بر نمی‌دارد و هر بار به نوعی از آنان استفاده می‌کند تا دست آخر معصوم شوهر و بچه‌هایش را به شمال می‌برد تا هم حمید اندکی سرحال بیاید و دردهای جسمی و

روحیش التیام یابد، هم بچه‌ها طعم شیرین بودن با پدرشان را بچشند.

به زودی دوباره همه چیز به هم می‌ریزد و حمید به جرم چپ‌دستی بودن دستگیر و اعدام می‌شود و باز روز از نو، روزی از نو! پدر شوهر از شوک خبر ناگهانی مرگ پسر می‌میرد. معصوم از دانشگاه و سرکار اخراج می‌شود. محمود با یک گزارش سیامک را که اکنون نوجوان بالیده‌ای است، گرفتار می‌کند. و دیگر این خانواده نجس، کافر و... هستند. حالا دیگر حتی نگهبان اداره جواب سلامش را نمی‌دهد. فقر نیز تحمیل دیگری است، زیرا حمید شوهر معصومه پیش از پدرش مرده است بنابراین از لحاظ قانونی ارثی به بچه‌ها و مادرشان نمی‌رسد، این نیز حاصل فرهنگ غالب بر جامعه است.

با شروع جنگ و گذشتن چند سال از آن باید مسعود به سربازی برود. می‌رود آن هم با رضایت خودش. مفقودالاثرو پس از جنگ آزاد می‌شود. باز هم معصوم روی سر گذاشته می‌شود. این بار به خاطر پسرش. به دانشگاه برمی‌گردد. دوباره سر کار می‌رود و پس از چند سال حکم بازنشستگی‌اش را می‌گیرند. اینجاست که معصوم می‌گوید: «از این همه دگرگونی روزگار خنده‌ام می‌گرفت. چه دنیای عجیبی بود. حالا با تمام وجودم می‌فهمیدم که نه قهرش ارزش دارد و نه لطفش.» (صنیعی: ۴۳۸)

۷- دور باطل سرنوشت

در مکتب فمینیسم، زن مالک تن، سرنوشت و استقلال خویش است. اما در این رمان بنا بر فرهنگ مردسالار، همه جا و همه وقت این دیگرانند که خود را صاحب اختیار او می‌دانند. هم چنان که گفته شد، نویسنده‌ی رمان «سهم من» دوره‌ای دیگر را در زندگی شخصیت اصلی داستان یعنی معصوم شروع کرده است، با بزرگ شدن پسران و دختری که سال اول انقلاب دنیا آمده و اکنون در دانشگاه است و با جوانی فارغ‌التحصیل دانشگاه ازدواج کرده و قصد رفتن به کانادا را دارند، وی احساس می‌کند که وظایف مادریش را عالی انجام داده و فرزندان موق و سالم بار آورده است و حالا هر کدام پی کار خود می‌روند: «جوجه‌ها پر کشیدند و تهی شد آشیان!» (همان: ۴۷۶)

معصومه که عمری را روی پای خود بوده حال حاضر نیست استقلال و احترامش را از دست بدهد و مزاحم بچه‌ها بشود. (همان: ۴۸۰) حال که خود را برای روزهای تنهایی آماده می‌کند، ناگهان سر و کله‌ی سعید خواستگار دوران نوجوانیش پیدا می‌شود. این بار سعید برای بار دوم از او خواستگاری می‌کند. وی که هنوز چهل و هشت سال دارد این بار را

غنیمت می‌داند و تنها مشکلی که دارد عکس‌العمل بچه‌هایش است. قضیه را با آنان در میان می‌نهد. اما یکباره بچه‌ها آشفشان می‌شوند. بت‌ها شروع به قد علم کردن می‌کنند. سیامک خون و آبروی پدر قهرمانش را بهانه می‌کند. مسعود آبروی خودش را نزد همسر و پدرزن مؤمنش در خطر می‌بیند. شیرین، نامزدش را بهانه می‌کند و سن و سال مادر را به رخس می‌کشد.

پروانه دوست نوجوانی معصوم که از آلمان برگشته می‌گوید: «نیاز یک انسان فقط مادیات نیست عواطف هم هست.» (همان: ۵۱۰) و معصوم که قصد قانع کردن بچه‌ها را دارد می‌گوید: «من نه می‌خواهم جنایت کنم، نه خیانت، نه کار خلاف شرع، چرا باید شخصیت من برای شماها زیر سؤال بره؟» (همان: ۵۱۱)

مادر این بار نیز باید بجنگد. برای زندگی با سعید باید روبروی بچه‌هایش قرار بگیرد. زیرا نیاز به آرامش با او دارد. اما فرزندان جبهه گرفته‌اند: «مادر چه بلایی سر ما می‌آرین؟» (همان) و با این ملاحظه‌های سرسختانه، تمام حقوق شخصی انسانی را که می‌خواهد برای اولین بار، در زندگی برای خودش تصمیم بگیرد، نادیده می‌گیرند. باز هم مادر در مقابل عمل انجام شده‌ای به تلخی سرنوشتش قرار می‌گیرد. یک دوراهی: بچه‌ها رنجیده‌اند، از دست می‌روند، در حالی که رؤیای رهایی و آزادی او را می‌خواند. از طرفی هم ترس از دست دادن دوباره‌ی سعید... (همان: ۵۱۵) این بار داماد و عروس به این مدعیان جدید آبروداری اضافه شده بودند. حال قصد دارند این نیاز به رفع تنهایی و حق انتخاب را، بیماری روانی مادر تلقی کنند. این بار معصوم می‌گوید: «از وقتی یادمه نگهبان داشتم، از داشتن محافظ متنفرم.» (همان: ۵۲۱)

این که زنان بتوانند با زبان خود، خود را بازگویی کنند دغدغه‌ی همه‌ی فمینیست‌هاست. در ایران زنان شاعر و داستان‌نویس بسیاری چون فرخزاد و غزاله‌ی علیزاده و... به این زبان نزدیک شده‌اند، اما اگر از دیدگاه «ایدئولوژی آلتوسر» و «قدرت فوکو» بدان بنگریم، آیا ایدئولوژی مردانه این اجازه را می‌دهد؟ (تسلیمی، ۱۳۸۸: ۲۵۵)

دور باطل به نقطه‌ی اول نزدیک شده بود و باز جنس دوم را به جایگاه اولش بازمی‌گرداند: «سهم من از زندگی چی بود؟ آیا اصلاً سهم مشخص و مستقلاً داشتم؟ یا جزیی بودم از سهم مردان زندگیم... هر یک به نوعی مرا به قربانگاه بردند... انگار هرگز وجود نداشتم، حقی نداشتم، کی برای خودم زندگی کردم... انگار همه چیز با سی سال پیش فرقی

نکرده... حتی بچه‌هام حاضر نشدن برایم به عنوان یک انسان حقی قائل بشن، من فقط وقتی ارزش دارم که مادر اونها باشم و در خدمتتون.» (همان: ۵۲۲)

در واقع سعید نیز قربانی فرهنگ غلط مردسالار شده بود: «سعید متأسفم من محکومم روی سعادت و آرامش خانوادگی را نبینم.» و سعید پاسخ داد: «تمام جوانیم با این عشق بی‌سرانجام تمام شد. اینجوری دوباره از دست می‌ریم. - می‌دونم برای من مثل یک جور خودکشی می‌مونه... در هر دوره عزیزانم، کسانی که بیشترین بستگی را با من داشتند این‌گونه مردنم را رقم زدند.» (همان: ۵۲۵ و ۵۲۴)

همدلی یعنی احساس عاطفی شخصی نسبت به دیگری و درک او. همدلی در اساس یعنی خود را به لحاظ عاطفی جای فرد دیگر گذاشتن. زنان به لحاظ کلیشه‌ای همدلی بیشتری نسبت به مردان نشان می‌دهند. (شیلی هاید، ۱۳۸۹: ۱۳۸) سیمون دوبوار با تأکید بر ارتباط عاطفی زنان با مردان می‌گوید: «برخی بر آنند که باید نقش مرد در زندگی زن حذف شود. بعضی دیگر خواهان حفظ این نقش هستند. من با نظر دوم موافقم و مطلقاً با اندیشه‌ی محصور کردن زنان در گتو- چهارچوب بسته‌ی جنسیتی-ی زنانه مخالفم» (نجم عراقی و دیگران، ۱۳۸۲: ۲۴۵)

با توجه به ضرورت چنین همبستگی بویژه بین زنان می‌توان گفت پروانه و پروین خانم، زن‌های حامی معصوم و ننه جون، خانم جون و حتی دختر تحصیل کرده‌ی معصوم یعنی شیرین علیه او بودند. زیرا او به عنوان یک زن به جای درک احساسات و نیازها و احترام مادرش، از در خصومت و زخم زبان درآمد و در شکست دوباره و تنهایی مادر با برادران همدست شد. مردهایی نیز بودند که درست عکس برادرهای معصوم به یاریش می‌شتافتند و از وی حمایت می‌کردند. از فحوای رمان دریافته می‌شود که این حمایت‌ها و همبستگی‌ها باید همچنان مستحکم‌تر ادامه پیدا کند تا دست کم بخشی از آرمان‌های زنان تحقق یابد.

۸- وجود تضاد در میان افکار و اندیشه و نحوه‌ی زندگی انسان‌ها

در رمان با دو نوع فرهنگ برخورد می‌کنیم. یکی همراه زن و دیگری ضد زن. اولی در خانواده‌ی پروانه است که پدر و برادر همراه، پشتیبان و دوست صمیمی و دلسوز دخترشان هستند، دومی خانواده‌ی معصوم که نه تنها مردان بلکه حتی زنان خانه هم علیه دخترها هستند. در میان کسانی که بعدها اضافه می‌شوند صادق خان شوهر فاطمی، خسرو شوهر پروانه و همکاران اداری معصوم یعنی آقای زرگر و شیرازی خوبند و از درک و شعور انسانی

برخوردارند.

حمید همسر معصوم نیز مردی روشنفکر و معتقد به یکسانی زن و مرد است که نمونه‌هایی از ایده‌ی او در ارتباط با زنان ذکر شد، حمید چنان خانواده‌ی خود را نیز دوست دارد که خواهر کوچکترش منیژه وابستگی زیادی به او دارد. شاید بتوان بزرگترین تضاد حین سن پختگی او را دگرگونی و تحوّل اجتماعی دانست، پیش از انقلاب به نوعی و پس از آن به نوعی دیگر. اما جانکاه‌ترین این تضادها در نظر معصوم، اختلاف عقیده‌ی فرزندانش با وی بر سر آزادی و حقوق انسانیش بود.

نتیجه

نویسنده در رمان «سهم من» تلاش می‌کند جایگاه و وضعیت زن را در جامعه‌ی ایران بیان کند و خواننده را به سیر بیداری وی آگاه نماید. نتایج به دست آمده از این داستان که فضای اواخر دهه‌ی سی تا اواخر دهه‌ی شصت را به نمایش می‌گذارد به شرح زیر است:

۱- دیدگاه کاملاً سنتی از زن و سلطه‌ی مردسالاری که عواقب زیانباری را در سرنوشت شخصیت داستان داشته است. از جمله قضاوت ناعادلانه در مورد او، بدبینی از جنس زن، سرکوب هر نوع احساس عشق و شادی و آرامش در وی، سلب اعتماد به نفس، حسادت به زیرکی و هوشمندی، سوء استفاده ابزاری از نوع جنسی و تبلیغی، سلب حق تعیین سرنوشت، ازدواج تحمیلی بدون عشق، اعمال خشونت‌های بی‌رحمانه و...

۲- ضدیت زنان با خودشان که در شخصیت ننه جون و خانم جون (مادر بزرگ و مادر معصوم) انعکاس یافته بود.

۳- همدلی و همبستگی زنان با همدیگر که تنها نمونه‌ی آن در داستان پروین خانم است که خود نیز قربانی فرهنگ مردسالار است.

۴- مطرح شدن زنان با دیگران، قهرمان داستان همواره به خاطر مردان مورد نظر بوده و قربانی تصمیم‌های آنان بوده است. برادران معصوم، مقامات بالا و فرزندانش نماد چنین مردانی هستند.

۵- وجود شخصیت‌های مرد مثبت و فهمیده در مقابل مردان مستبد. فمینیست‌های میانه‌رو همواره به این نکته با دید مثبت و بلکه مورد نیاز زنان نگریسته‌اند. حمید، آقای زرگر و آقای شیرازی نماد آنها در داستان هستند.

۶- مسخ هویت زن چه از سوی خودش و چه از سوی جامعه که حاصل استیلای فرهنگ مردسالار است. خود مادر و مادر بزرگ خانواده به عنوان زن، به هویت و جایگاه خویش آگاه نیستند.

۷- «سهم من» تنها سهم زن شخصیت اصلی داستان نیست، بلکه سهم مردانی نیز هست که خواسته یا ناخواسته قربانی فرهنگ مردسالار شده‌اند. همچون احمد برادر معصوم که مورد توجه مادر و در هر کاری آزاد است و در نهایت بر اثر اعتیاد و فساد در جوی کنار خیابان می‌میرد؛ یا حمید که دیگران برای او زن می‌گیرند. سعید نیز که برای بار دوم در صدد ازدواج با معصوم و برقراری آرامش در زندگی خود است قربانی خواسته‌ها و افکار غیر منطقی فرزندان معصوم می‌شود و از رسیدن به زن مورد نظرش باز می‌ماند.

۸- دور باطل که پایان سرنوشت زن داستان است. به گونه‌ای که باز هم سرنوشتش را دیگران یعنی فرزندان رقم می‌زنند و مادر را محکوم به یک انزوا و تنهایی ابدی می‌کنند.

۹- نویسنده نشان می‌دهد که فمینیستی میانه‌رو است که خواهان حقوق برابر زن و مرد است و طرح تمامی مشکلات زنان سندهایی است که به وسیله‌ی آن وضعیت موجود آنان را در جامعه به باد انتقاد می‌گیرد.

منابع

- ۱- استوارت میل، جان، (۱۳۷۹). انقیاد زنان، ترجمه‌ی علاءالدین طباطبایی، تهران، نشر هرمس.
- ۲- بیات، عبدالرسول و دیگران، (۱۳۸۱). فرهنگ واژه‌ها، ج اول، قم، مؤسسه‌ی اندیشه و فرهنگ دینی.
- ۳- پاک‌نهاد جبروتی، مریم، (۱۳۸۱). فرادستی و فرودستی زنان، تهران، گام نو.
- ۴- تسلیمی، علی، (۱۳۸۸). نقد ادبی، تهران، نشر کتاب آمه.
- ۵- حسنی‌فرد، عبدالرحمن، (۱۳۹۳). مجموعه مقالات اسلام و فمینیسم، ج اول، انتشارات معارف، قم.
- ۶- روباتام، شیلا، (۱۳۸۷). زنان در تکاپو، ترجمه حشمت‌الله صباغی، چاپ دوم، تهران، شیرازه.
- ۷- ریتز، جرج، (۱۳۷۷). جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.

- ۸- ریو سارسه، میشل، (۱۳۹۳). خلاصه‌ی تاریخ فمینیسم، ترجمه‌ی عبدالوهاب احمدی، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- ۹- زرشناس، شهریار، (۱۳۸۲). ویژه‌نامه فرهنگی- سیاسی، ج اول، تهران، شورای سیاست‌گذاری ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور.
- ۱۰- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۱). نقد ادبی، چاپ سوم، تهران، فردوس.
- ۱۱- شبیلی‌هایت، جانت، (۱۳۸۹). روانشناسی زنان، ترجمه اکرم خمسه، چاپ سوم، تهران، آگه.
- ۱۲- صنیعی، پرینوش، (۱۳۹۲). خلاصه‌ی رمان سهم من، www.cketab.com
- ۱۳-، (۱۳۹۳). زندگی‌نامه مختصر پرینوش صنیعی، www.scipost.ir
- ۱۴-، (۱۳۸۲). سهم من، چاپ پنجم، تهران، نوبهار.
- ۱۵- کرس‌میر، کارولین، (۱۳۸۷). فمینیسم و زیبایی‌شناسی، ترجمه‌ی افشنگ مقصودی، تهران، گل‌آذین.
- ۱۶- مازلو، آبراهام، (۱۳۵۴)، انگیزه و شخصیت، Wikipedia.org
- ۱۷-، (۱۹۴۳). هرم نیازهای مازلو، www.migna.org
- ۱۸- مک آفی، نوئل، (۱۳۸۴). جولیا کریستوا، ترجمه مهرداد پارسا، تهران، نشر مرکز.
- ۱۹- نجم عراقی، منیژه و دیگران، (۱۳۸۲). زن و ادبیات، تهران، نشر چشمه.
- ۲۰- ندرلو، فهیمه و دیگران، (۱۳۹۰). مقاله‌ی نابرابری جنسیتی، سایت مطالعات شهری ایران.

